



کارل مارکس

دربارهٔ جنگ

سازمان وحدت کمونیستی

# فهرست

- \* پیشگفتار ..... ۳
- \* نخستیت خطابه شورای کل
- درباره جنگ فرانسه و آلمان ..... ۶
- \* دومین خطابه شورای کل
- درباره جنگ فرانسه و آلمان ..... ۱۵
- \* نامه مارکس به کوگلمان ..... ۲۹

## تذکر:

در متن آنچه در بین (( )) آمده است، از ماست.

# پیشگفتار

مجموعه حاضر ( شامل دو مقاله و یک نامه از مارکس ) در شرایطی انتشار می یابد که جنگ میان ایران و عراق وارد مراحل حساسی شده است . جنگ کنونی علاوه بر این که برای زحمتکشان دوکشور ایران و عراق مرگ و ویرانی و بیکاری و بی-خانمانی ببار آورد و سیاست های جنگ طلبانه هیات های حاکم دوکشور را بیش از پیش بر ملا کرد ، حجاب ظاهر فریب " مارکسیستی " بسیاری از نیروهای متصورا " چپ " را کنار زد و چهره واقعی آنان را در معرض داوری توده ها قرار داد . در واقع آنچه در دوران صلح مانع و رادعای در مقابل بروز سیاست های اپورتونیستی راست ( و ایضا " چپ " ) محسوب می شد ، در زمان جنگ و شدت یابی تضادهای طبقاتی کاملاً امکان ظهور یافت . بسیاری از این نیروها بی اعتنا به منافع تاریخی طبقه کارگر ، مبارزه مستقل پرولتاریا ، انترناسیونالیسم پرولتری و پشت پا زدن به نخستین و بدیهی ترین آموزش های کمونیسم علمی ، یکسره به دامان بورژوازی و ارتجاع سقوط کردند و عملاً زحمتکشان دوکشور را تشویق به جنگ علیه یکدیگر کردند . اما روشن است که هدف ما از انتشار

مجموعه حاضر به هیچ روی به معنای مقایسه یا انطباق شرایط آلمان و فرانسه آن زمان ( ۱۸۷۰ ) با جنگ کنونی و نیز افزودن بر جو نسخه برداری والگوسازی های معمول نیست . به اعتقاد ما با آنکه بسیاری از مسائل و نکاتی که در این مجموعه طرح شده ( از قبیل " دفاع طلبی " جنگ های ملی ، جنگ های تعرضی ، بررسی سیاست های پیش از جنگ کشورهای متحارب اتحاد بورژوازی کشورهای مختلف علیه بورژوازی سایر کشورها ، شرکت یا تحریم جنگ از سوی پرولتاریا و غیر آن ) از جمله مسائلی است که در جنگ کنونی نیز با آن مواجهیم ، با این همه ، بهره گیری از آثار کلاسیک مارکسیستی راجز در سایه برخورد مشخص و خلاق با مسائل و به کارگیری متدولوژی مارکسیستی سودمند نمی دانیم . بگفته لنین : برای مجسم ساختن این واقعیت عینی نباید مثال ها و اطلاعات جداگانه را در نظر گرفت ( با این پیچیدگی فوق العاده پدیده های زندگی اجتماعی همیشه می توان امثله و اطلاعات گوناگون به میزان فراوان برای تایید هر نوع حکمی پیدا کرد ) (۱) ( تاکید ها از ماست ) در حقیقت مگر نه این که مرتدان انترناسیونال دوم برای اثبات نظریات به غایت ارتجاعی و سوسیال شونیستی خود به طرزی موزیانه به گفته های مارکس ( ۱۸۷۰ ) و انگلس ( ۱۸۹۱ ) استناد می کردند ؛ و باز مگر نه این که در همین جنگ اخیر فدائیان ( اکثریت ) و حزب توده و برخی نیروهای رویزیونیست دیگر برای اثبات خزعبلات رفرمیستی و اپورتونیستی خود به پاره ئی از گفته های لنین استناد می کنند . از سوی دیگر

۱- امپریالیسم به مثابه عالی ترین مرحله سرمایه داری

اپورتونیزم " چپ " نیز با الگوبرداری های دکماتیستی و غیر خلاق خود و بی توجه به شرایط حاکم بر جامعه و درجه رشد آگاهی طبقاتی پرولتاریا و زحمتکشان با طرح شعارهایی از قبیل — " تبدیل جنگ کنونی به جنگ داخلی " در دامن زدن به فضای آشفته فکری و درهم اندیشی حاکم بر جنبش چپ چیزی فروگذار نمی کند .

در واقع رویز یونیزم و دکماتیسم دوروی یک سکه اند و در این راه پیوسته یکدیگر را تقویت می کنند . " در مسائل مارکسیسم ، اعتقاد محض ( ارتدوکس ) تنها و فقط به قلمرو روش ( متد ) تعلق دارد " (۲) از این رو ، به نظر ما در برخورد با مسائل مختلف ( و از جمله جنگ ) اتخاذ شیوه درست تنها

میتوان از تجربیات پرولتاریای جهانی و جنبش کمونیستی و آموزش های اساسی مارکسیسم — لنینیسم بهره گرفت . انتشار جزوه کوچک حاضر نیز در راه این هدف صورت می گیرد .

نابودباد توطئه های جنگ افروزانه امپریالیسم جهانی  
نابود باد حاکمیت سرمایه در ایران و عراق

## سازمان وحدت کمونیستی

# نخستین خطابه شورای کل درباره جنگ فرانسه و آلمان

به

اعضای انجمن در اروپا و ایالات متحده

ماخذ

Marx , La guerre Civile en france , 1871 ,  
Editions sociales - Paris , 1972

مادر خطابه افتتاحی انجمن بین المللی کارگران،

در نوامبر ۱۸۶۴ گفتیم :

"اگر رهائی طبقات کارگر وحدت و همکاری برادرانه  
ایشان را ایجاد میکند، پس تا هنگامیکه سیاست خارجی  
که در پی مقاصد جنايتکارانه است، تعصبات\*  
ملی ایشان را علیه یکدیگر برمی انگیزد و در جنگهای  
راهزنانه خون و دارائی مردم را بهدر می دهد، ایشان  
چگونه می توانند رسالت عظیم مزبور را با انجام

---

ما سیاست خارجی ای را که بین الملل برگردان متحد شده با این عبارات تعریف کردیم:

" قوانین ساده اخلاق و عدالت که میبایست بر روابط میان افراد حاکمیت داشته باشند، باید بعنوان قوانین عالی\* در رابطه ملت ها مراعات شوند،

شگفت آور نیست که لوئی بناپارت، که با بهره برداری از مبارزه طبقات در فرانسه قدرت را بچنگ آورده و با جنگ های دوره ای در خارج این قدرت را تمدید کرده است، از همان آغاز با بین الملل بعنوان دشمنی خطرناک رفتار کرده است. در آستانه همه پرسی (۱)، وی دستور تعقیب و جلب (۲) اعضای کمیته های اداری انجمن بین المللی کارگران در تمامی فرانسه، در پاریس، لیون، روئن، ماری، برست و ... را صادر کرد، آنهم باین بهانه که بین الملل انجمنی سری بوده است که در توطئه سوء قصد به وی دست داشته است، بهانه ای که بوجی کامل آن بزودی توسط قضات خود وی معلوم گردید. اما جرم واقعی بخش های فرانسوی بین الملل چه بود؟ این بخشها علنا وجسورانه به مردم فرانسه گفته بودند که رای دادن در همه پرسی معادل است با رای دادن به استبداد در داخل و جنگ در خارج. این بود جرم واقعی ایشان، چنانکه در همه شهرهای بزرگ، در همه مراکز صنعتی فرانسه، طبقه کارگر چون یک تن واحد و بمنظور رد کردن همه پرسی بیپا خاست. متاسفانه وزنه ثقیل جهالت مناطق روستائی توازن را بر قرار ساخت. مراکز بورس سهام\*\*، کابینه ها\*\*\*، طبقات مسلط و مطبوعات اروپا همه پرسی را بعنوان پیروزی شایان امپراتوری فرانسه

بر طبقه کارگرفرانسه ستودند؛ در واقع این نشان کشتار نه یک فرد، بلکه تمامی ملت بود.

توطئه جنگی ژوئیه ۱۸۷۰<sup>(۳)</sup>، چیزی جز چاپ تصحیح شده کودتای دسامبر ۱۸۵۱ نیست. قضیه در نظر اول چنان پوچ نمودار گشت که فرانسه خواست آن را واقعا جدی بگیرد. فرانسه بیشتـر سخنان نماینده ای را باور داشت که گفتگوهای وزراء درباره جنگ را همچون صرفا مانور حسابگرانه صرافان افشاء می کرد. و هنگامیکه سرانجام در ۱۵ ژوئیه رسماً به هیات قانونگذاری اعلام شد، اپوزیسیون تماماً از رای دادن به اعتبارات اضطراری\* خودداری ورزید؛ حتی پیر<sup>(۴)</sup> هم جنگ را بعنوان "مکروه" استیضاح کرد؛ همه روزنامه های مستقل پاریس هم آن را محکوم کردند و جالب اینکه مطبوعات ولایتی هم تقریباً متفقانه به آن ها پیوستند.

در این حال، اعضای بین الملل در پاریس، بکار پرداخته بودند. در نشریه بیداری\* بتاريخ ۲۲ ژوئیه، ایشان بیانیه خود "به کارگران همه کشورها" را منتشر کردند که ماباریت زیر را از آن نقل می کنیم:

یکبار دیگر هم، جاه طلبی های سیاسی، ببهانه تعادل اروپا و شرف ملی، صلح جهان را تهدید می کنند. کارگران فرانسه، آلمان، اسپانیا، آوایمان را در فریادی برای محکوم کردن جنگ متحد کنیم!... جنگ بخاطر مسئله برتری جوئی یا سلطنت نمیتواند در چشم کارگران چیزی جز حماقتی جنایت بار باشد. در پاسخ به هلهله های جنگ طلبانده کسانی که خود را از پرداخت خون معاف کرده اند یاد در بدبختی مردم منبعی برای سوداگری های جدید می یابند،

ما، مائی که صلح، کار و آزادی را خواهانیم، به مخالفت برمی خیزیم! .... برادران آلمانی! تفرقه در میان ما، در دو سوی رود راین، فقط به پیروزی کامل استبداد منجر خواهد شد. کارگران همه کشورها! حاصل تلاشهای مشترک ما هرچه که باشد، ما، اعضای انجمن بین المللی کارگران، ما که دیگر مرزی برای خود قائل نیستیم امیدها و دروذهای کارگران فرانسه را، بعنوان نشانهی همبستگی ناگسستنی، بسوی شما میفرستیم!

این بیانیهی بخش پاریس ما توسط تعداد زیادی خطابه های مشابه فرانسوی پی گرفته شد، که ما در اینجا فقط اعلامیهی Neuilly-sur-Seine را که در نشریهی Marseillaise مورخ ۲۲ ژوئیه انتشار یافت نقل میکنیم:

"آیا جنگ عادلانه است؟ نه! آیا جنگ ملی است؟ نه! این جنگ سلطنتی است. ما، بنام بشریت، دموکراسی و منافع حقیقی فرانسه، کاملاً و با تمام توان خویش به اعتراض بین الملل علیه جنگ میپیوندیم (۵)

همانطور که کمی بعد واقعه ای قابل توجه نشان داد، این اعتراضات، احساسات حقیقی کارگران فرانسه را بیان میداشتند. هنگامیکه باند دهم دسامبر، که ابتدا تحت ریاست لویی بناپارت سازمان یافته بود، با ملبوس شدن به "روپوش کارگری" در خیابانهای پاریس رها شد تا تب جنگ و علاقه بآن را بنمایش بگذارد، کارگران حقیقی حومه ی شهر با تظاهراتی برله صلح چنان پاسخی بآن دادند که پی یتری Pietri رئیس اداره ی پلیس، ترجیح داد فوراً به تمامی آن سیاست خیابانی پایان دهد، آنهم با اقامه کردن ایمن

دلیل که مردم وفادار پاریس بقدر کافی میهنپرستی از مدتها پیش پا برجای خود و شوق و شور وافر خویش برای جنگ را بجریان انداخته اند.

نتیجه‌ی جنگ لویی بناپارت علیه پروس هر چه باشد، لیکن چندی است که ناقوس مرگ امپراطوری دوم در پاریس بصدا درآمده است. امپراطوری همانطور که با یک پارودی<sup>(۶)</sup> شروع شد، با یک پارودی هم به پایان خواهد رسید. اما از یاد نبریم که این حکومتها و طبقات مسلط اروپا هستند که به لوئی بناپارت اجازه دادند طی هجده سال نمايش سبعانه امپراتوری احیا شده را اجرا کند.

جنگ از جانب آلمان، جنگی دفاعی است اما چه کسی آلمان را ملزم به دفاع از خویش کرد؟ چه کسی به لوئی بناپارت اجازه داد علیه آن جنگ کند؟ پروس! این بیسمارک است که با همین لوئی بناپارت همدست شد تا اپوزیسیون مردمی را در داخل سرکوب و آلمان را ضمیمه سلطنت هوهان زولرنها کند. اگر نبرد سادوآ<sup>(۷)</sup> بجای پیروزشدن شکست میخورد، در آن صورت گردان های فرانسه، آلمان را بعنوان متفق پروس ب زیر هجوم گرفته بودند. آیا پروس پس از پیروزی خویش، حتی برای یک لحظه هم که شده، در فکر آن بود که آلمانی آزاد را در مقابل فرانسه ای منقاد قرار دهد؟ کاملاً برعکس. پروس با حفظ دلسوزانه همه زیبایی های زادبومی سیستم خود، علاوه بر این همه حقه های امپراطوری دوم را هم به آن افزود؛ استبداد واقعی و دموکراسی کاغذی آن، در باغ سبزه های سیاسی و کثافت کاری های مالی آن، جمله پردازی های مطمئن و بده بستان های حقیر آن. رژیم بناپارتيستی، که تا آن هنگام فقط در یکسوی رود را این رونق یافته بود، اینک

مدعی اش را در آن سوی دیگر رود در مقابل خود داشت .  
 از چنین وضعی چه میتوانست نتیجه شود جز جنگ؟  
 اگر طبقه کارگر آلمان اجازه دهد که جنگ کنونی خصیصه  
 اکید دفاعی خود را از دست دهد و به جنگی علیه مردم فرانسه  
 استحاله یابد، در آن صورت ، پیروزی یا شکست ، مصیبتی خواهد  
 بود . و همه فلاکت هائی که پس از جنگ های موسوم به آزادبخش  
 بر سر آلمان خراب شده اند ، دوباره با شدتی جدید ایجاد خواهند  
 گشت .

معهدا اصول بین الملل بیش از آن در میان طبقه کارگر  
 آلمان گسترش یافته و عمیقاً " ریشه دوانیده اند که جای  
 چنین ترسی باشد . آوای طبقه کارگر  
 فرانسه در آلمان انعکاس یافته است در ۱۶ ژوئیه ، یک  
 میتینگ کارگری توده ای در برانسو یک Brunswick  
 بر گزار شد و توافق کامل خویش را با بیانیه پاریس بیان  
 داشت ، هرگونه ایده تخاصم ((آنتاگونیسم)) ملی علیه فرانسه  
 را مردود شمرد ، و قطعنامه هائی را به تصویب رساند که با این  
 عبارات ختم میشوند :

" ما دشمن همه جنگ ها ، اما بطریق اولی دشمن همه جنگ  
 های سلطنتی هستیم (۸) ما با رنج والمی عمیق ، مجبوریم  
 جنگ دفاعی را همچون بلائی اجتناب ناپذیر تحمل کنیم ،  
 اما در عین حال ما تمامی طبقه کارگر آلمان را به دست  
 بکار شدن برای ناممکن ساختن بازگشت این بدبختی  
 عظیم اجتماعی توسط مطالبه قدرت تصمیم گیری در مورد  
 صلح یا جنگ برای خود خلق ها و باین ترتیب کم گردانیدن  
 ایشان بر سرنوشت خویش ، فرامی خوانیم .

در شامنیتز Chemnitz میتینگی از نمایندگان پنجاه هزار

کارگر ساکسون، متفقا قطعنا مه زیر رابه تصویب رسانده است :

"بنام دموکراسی آلمان، وبخصوص بنام کارگران حزب  
 سوسیال دموکرات، ما اعلام می کنیم که جنگ کنونی  
 منحصر اسلطنتی است... ما خوشحالیم دست برادرانه<sup>۴</sup>  
 را که کارگران فرانسه بسوی ما دراز کرده اند  
 بفشاریم. ما باتوجه به شعار انجمن بین المللی  
 کارگران: پرولترهای همه کشورها، متحد شوید! هرگز  
 از یاد نخواهیم برد که کارگران همه کشورها رفقای  
 ما و مستبدین همه کشورها دشمنان ما هستند!

بخش برلینی بین الملل نیز به بیانیه پاریس پاسخ گفته است:  
 ما رسماً به اعتراض شما می پیوندیم.... ما رسماً قول  
 می دهیم که نه صدای شیپور نه غرش توپ، نه پیروزی  
 و نه شکست، هیچکدام ما را از کار مشترک برای اتحاد  
 کارگران همه کشورها باز نخواهند داشت."

چنین باد !

در پشت صحنه این جنگ انتحاری، چهره شوم روسیه بکمین  
 نشسته است. اینکه زنگ جنگ درست در هنگا می بصدا در آمد که قبل  
 از آن حکومت روسیه راه آهن های استراتژیک خود را بپایان برد<sup>۵</sup>  
 و لشکرهایش را در جهت پروت<sup>(۹)</sup> متمرکز کرده بود، نشانه بد-  
 شگونی است. تمام همبستگی\* را که آلمانی ها بحق میتوانند در  
 جنگ دفاعی علیه تجاوز بنا پا رتیستی کسب کنند در صورتیکه به  
 حکومت پروس اجازه دهند که قزاقها را فراخواندیا کمک آنها را  
 بپذیرد، بسرعت از دست خواهند داد. ایشان باید بیاد آورند  
 که آلمان پس از جنگ استقلال طلبانه اش علیه ناپلئون اول،

\* sympathie

طی دهها سال در حال سجده برپاهای تزار قرار داشت. (۱۰)

طبقه کارگر انگلستان دست برادری خویش را بسوی کارگران فرانسه و آلمان دراز می کند. طبقه کارگران انگلستان عمیقاً معتقد است که چرخهای جنگ وحشتباری که در گرفته هرچه که باشند، لیکن سرانجام اتحاد کارگران همه کشورها جنگ را نابود خواهد کرد. در حالیکه فرانسه و آلمان رسمی در مبارزه‌ی برادرکشی شتاب می‌ورزند، کارگران فرانسه و آلمان پیامهای صلح و رفاقت رد و بدل می‌کنند. این واقعیت منحصر بفرد و بی نظیر در تاریخ گذشته، راه را بر آینده‌ای روشن تر می‌گشاید این واقعیت ثابت می‌کند که در تقابل با جامعه فرتوت و فلاکت‌های اقتصادی و هذیان سیاسی، جامعه‌ای نوین در حال تولد است که قاعده بین‌المللی اش صلح خواهد بود، چرا که در آن هنگام در هرملتی یک اصل واحد حکمفرما خواهد شد: کار! پیشقراول این جامعه نوین، انجمن بین‌المللی کارگران است.

لندن، ۲۳ ژوئیه ۱۸۷۰

# دومین خطابه شورای کل درباره جنگ فرانسه و آلمان

به

اعضای انجمن در اروپا و ایالات متحده

در نخستین خطابه مان بتاريخ ۲۳ ژوئيه، گفتيم:

ناقوس مرگ امپراطوري دوم در پاریس بصدادرآمده است.  
امپراطوري همانطور که با یک پارودی شروع شد، با یک  
پارودی هم بپایان خواهد رسید. اما از یاد نبریم که این  
حکومت‌ها و طبقات مسلط اروپا هستند که به لوئی بنا-  
پارت اجازه دادند طی هجده سال نمایش سبعانه امپراطوري  
احیاء شده را اجرا کنند.

با این ترتیب ما حتی قبل از آنکه عملیات جنگی واقعاً

شروع شده باشند، از شب واهی بنا پارتیسم همچون چیزی متعلق به گذشته سخن گفتیم.

اگر ما در مورد قوه زیست امپراطوری دوم اشتباه نکرده باشیم، در مورد این هراس که مبادا جنگ آلمان "خصیصه اکیدا دفاعی خود را از دست دهد و به جنگی علیه مردم فرانسه استحاله یابد" نیز خطا نکرده ایم. در واقع، جنگ دفاعی با تسلیم لوئی بنا پارتی تسلیم سدان و اعلام جمهوری در پاریس، بی پایان رسیده است. اما مدت ها پیش از این وقایع، در همان هنگامی که پوسیدگی عمیق ارتش های امپراطوری آشکار می شد، زعمای نظامی پروس تصمیم به فتح گرفتند. البته مانع کوچکی در راهشان وجود داشت: اظهارات رسمی خود سلطان گیوم در ابتدای جنگ. وی در سخنرانی خویش بر تخت شورای عالی آلمان شمالی رسماً اعلام کرده بود که بنا پارتی امپراطور فرانسه می جنگد و نه با مردم فرانسه. در یازدهم اوت وی بیانییه ای خطاب به ملت فرانسه صادر کرده بود که در آن می گفت:

امپراتور ناپلئون از زمین و دریا به ملت آلمان، که همیشه مایل بوده و هست که با مردم فرانسه در صلح بسر برد، حمله کرده است؛ من فرماندهی قوای آلمان را بر عهده گرفته ام تا این تجاوز را عقب بنشانم، و بواسطه وقایع نظامی ناگزیر شدم از مرزهای فرانسه عبور کنم.

وی با اظهار این که فرماندهی قوای آلمان را فقط "برای عقب نشاندن تجاوز" بر عهده گرفته است به تاکید بر "خصیصه صرفاً دفاعی" جنگ اکتفا نمی کرد و می افزود که فقط "بواسطه وقایع نظامی" مجبور شده است از مرزهای فرانسه عبور کند. بدون شک یک جنگ دفاعی هم میتواند با عملیات تهاجمی که بواسطه "وقایع

نظامی" ضروری شده اند، منافاتی نداشته باشد.

باین ترتیب این پادشاه دیندار در مقابل فرانسه وجهان جنگی اکیدا دفاعی را بر ذمه گرفته بود. حال چگونه میشد وی را از این مشغول ذمگی بری کرد؟ صحنه گردانان میبایست وی را علیرغم میل خودش تسلیم حکم قطعی ملت آلمان نشان میدادند. آنها بی معطلی به بورژوازی لیبرال آلمان، به پروسورها، سرمایه داران، مشا و ران شهر داری و قلم بدستانش، رهنمود دادند. این بورژوازی، که در مبارزاتش برای آزادی مدنی از ۱۸۴۶ تا ۱۸۷۰ نمایش بی نظیری از بی تصمیمی، بی قابلیت و بزدلی را به تماشا گذاشته است، طبیعتا از اینکه میتواند بصورت شیرگران میهن پرستی آلمان وارد صحنه اروپا شود، قند ته دلش آب شد. وی خود را به ظواهر استقلال طلبی داخلی آراست و وانمود کرد که می خواهد تحمیل کند به حکومت پروس... چه را؟ برنامه های سری خود این حکومت را. وی به گناه خویش بخاطر اطمینان مصرانه و نیمه مذهبی داشتن به خطا ناپذیری لوئی بنا پارت اعتراف کرد و با صدای بلند تجزیه جمهوری فرانسه را خواستار شد. بهتر است کمی هم به رجز خوانی های این میهن پرستان شجاع گوش کنیم!

آنان جرات ندارند ادعا کنند که مردم آلاس - لورن در تب اشتیاق پریدن به آغوش آلمان می سوزند؛ کاملا برعکس. استراسبورگ، که حصار مستقلی از شهر را در اختیار دارد، به کیفر میهن پرستی فرانسه و آشش روز پیاپی و بطرزی بی پروا و وحشیانه بوسیله خمپاره های آتش زای "آلمانی" که تعداد زیادی از ساکنان بی دفاع آن را به آتش کشیدند و کشتند، بمباران شد! در هر حال روزی روزگاری خاک این نواحی جزئی از امپراطوری سابق آلمان بوده است. وظاها را بهمین خاطر هم

خاک و موجودات انسانی ای که در آن بزرگ شده اند بایست بعنوان مالکیت آلمان که مرور زمان شاملش نمی شود، ضبط گردند. اگر قرار است نقشه اروپا باین دلیل عهد عتیقی دستکاری شود، پس بخصوص فرا موش نکنیم که گزینگر برانسه - بورگ (۱۱) هم بخاطر املاک پروسی اش، تیول\* جمهوری لهستان بوده است.

با اینحال میهن پرستان شیطان تر، آلزاس و لورن آلمانی زبان را بعنوان " ضمانت مادی" در مقابل تجاوز فرانسه مطالبه می کنند، از آنجا که این استدلال حقارت بار اشخاص ناآگاه را خیلی گمراه کرده است، لازم میدانیم کمی بیشتر بر آن مکت کنیم.

شکی نیست که موقعیت کلی آلزاس، در مقایسه با موقعیت کلی کناره دیگر رود راین، و وجود موضع مستحکم بزرگی مثل استراسبورگ، در بین راه حدوداً میان بال و گرمشایم، برای هجوم از جانب فرانسه به آلمان جنوبی مناسب ترند، حال آنکه در مورد هجوم از جانب آلمان جنوبی به فرانسه دشواری های خاصی را در بردارند. علاوه بر این، هیچ شکی وجود ندارد که ضمیمه شدن آلزاس و لورن آلمانی زبان، به آلمان جنوبی مرزهایی بسیار مستحکم تر خواهد بخشید، مرزهایی چنان قوی که آلمان صاحب اختیار ارتفاعات فوسگس Vosges در تمام طول آن و استحکاماتی که حصارهای شمالی آن را حفاظت می کنند، خواهد شد. اگر Metz هم بهمین ترتیب ضمیمه آلمان شود، در آن صورت فرانسه آنرا از دو پایگاه عملیاتی عمده اش علیه آلمان، محروم خواهد گردید، لیکن این امر مانع از آن نخواهد شد که فرانسه پایگاه های عملیاتی جدیدی در

نانشی وردن Verdun ایجاد کند. تا هنگامیکه آلمان، کوبلنس Coblenz، ماینس Mayence، گرمرشایم، راشات Rastadt و اولم Ulm، یعنی همه پایگاه های عملیاتی علیه فرانسه را، که در جنگ کنونی کاملاً از آنها استفاده شده، در اختیار دارد، دیگر با چه ظاهراً بجانبی می تواند درمورد استرا-سبورگ و متز، تنها دو پایگاه دارای همان اهمیتی که آلمان هم بنوبه خود داراست، به فرانسه غبطه بخورد؟

از این گذشته، استراسبورگ آلمان جنوبی را تهدید نمی کند مگر اینکه آلمان جنوبی قدرتی جدا از آلمان شمالی باشد. از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵، هرگز آلمان جنوبی از این قسمت مورد حمله قرار نگرفت، چرا که پروس در جنگ علیه انقلاب فرانسه همدست وی بود؛ اما همینکه پروس در ۱۷۹۵ پیمان صلح جداگانه ای منعقد کرد و جنوب را بحال خود وا گذاشت، هجوم از استراسبورگ بعنوان پایگاه به جنوب آلمان شروع شد و تا ۱۸۰۹ ادامه یافت. در واقع، یک آلمان متحد همواره می-تواند با متمرکز کردن تمام قوایش میان ساره لویسی Sarrelouis و لاندو Landau همانطور که در جنگ کنونی چنین بود، و با پیش بردن یا پذیرفتن نبرد در خط ماینس-متز خطر استراسبورگ و هراتش دیگر فرانسه در آلتزاس را خنثی کند. تا هنگامیکه عمده لشکرهای آلمان در مناطق مذکور قرار داشته باشد، هر ارتش فرانسوی که از استراسبورگ بسوی آلمان جنوبی پیشروی کند از پشت در معرض خطر خواهد بود و با خطر قطع شدن خطوط ارتباطی اش مواجه خواهد شد. اگر لشکر-کشی کنونی چیزی را ثابت کرده باشد، رویهمرفته آن چیز-اینست که حمله کردن از آلمان به فرانسه تا چه درجه ای آسان است.

اما اگر صداقت داشته باشیم نباید بگوئیم که تبدیل ملاحظات نظامی به اصلی که پیرو آن باید مرزهای ملت‌ها را تثبیت کرد، مغلق گوئی\* و نا مربوطی است؟ اگر این قاعده رواج یابد، در آن صورت ونیز و خط مینسیو Mincio حق اتریش خواهند بود، و فرانسه هم برای حفاظت از پاریس، که بدون شک بیشتر از آنچه برلین از جنوب غربی در معرض حمله است از شمال شرقی در معرض حمله قرار دارد، حق خواهد داشت خط راین را مطالبه کند. اگر قرار باشد مرزها بر اساس منافع نظامی تعیین شوند، در آن صورت ادعاهای ارضی پایانی نخواهند داشت، چرا که هیچ مرز نظامی ای را نمیتوان بطرزی قطعی و عادلانه تعیین کرد، زیرا که این مرز همیشه بوسیله فاتح به مغلوب تحمیل می شود، و در نتیجه نطفه جنگ‌های جدیدی را در خود می پروراند.

چنین است آموزش تمامی تاریخ. در مورد ملت‌ها مثل افراد است. برای سلب امکان حمله از ایشان باید تمام وسائل دفاعی را از ایشان گرفت. نباید به گرفتن گلوی آنها اکتفا کرد، بلکه باید کشتن آنها را فاتی هم که برای درهم شکستن نیروهای یک ملت "ضمانت‌های مادی" گرفت ناپلئون و لودویگ پیمان تیلسیت،<sup>(۱۲)</sup> و روشی که وی این پیمان را علیه پروس و بقیه آلمان اجرا کرد. مع هذا، چند سال بعد اقتدار عظیم وی همچون دیواری پوشالی در مقابل مردم آلمان فرو ریخت. در مقایسه با "ضمانت‌های مادی" که ناپلئون اول از پروس اخذ کرد، آن "ضمانت‌های مادی" که پروس، در خیالات خام خود، می تواند یا جرات دارد به فرانسه تحمیل کند، کدامند؟ این بار هم نتیجه کماکان مصیبت بار خواهد

بود. تاریخ مجازات\* آنرا نه بر اساس کیلومترهای مربعی که از فرانسه گرفته شود، بلکه بر اساس شدت جنایتی که سیاست کشورگشایی\*\* را در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم احیا کند، تعیین خواهد کرد!

اما سخنگویان میهن پرستی توتونی می گویند که نباید آلمان و فرانسه را با هم اشتباه کرد. آنچه ما می خواهیم نه جاه، بلکه امنیت است. آلمانی ها اساسا مردمی مسالمت جویند. تحت قیمومت بزرگوارانهای ایشان، حتی فتح هم که خود علتی است برای جنگ دیگر، به وثیقه‌ی صلح جاویدان تبدیل خواهد شد. مطمئنا<sup>۱</sup> این آلمانها نبودند که در ۱۷۹۲ با نیت خیر سرکوب انقلاب قرن هجدهم بضرب سرنیزه، به فرانسه هجوم بردند. مگر این آلمان نیست که با به یوغ کشیدن ایتالیا، با ستم بر مجارستان و با تجزیه‌ی لهستان دستهای خویش را آلوده است؟ سیستم نظامی آلمان تمام می مردان سالم را به دو بخش تقسیم می کند - بخشی ارتش دائمی در خدمت و بخش دیگر - ارتش دائمی در مرخصی را تشکیل می دهد - که هر دو بخشش فرمانبردار منفعل فرماندهانی با اختیارات خدائی اند؛ و مطمئنا این چنین سیستم نظامی، "ضمانتی مادی" برای حفظ صلح و علاوه بر این هدف غائی تمدن می باشد! در آلمان همچنانکه درهمه جا، مداحان صاحبان قدرت وقت، با اسپند دود کردن های ستایش آمیز و فریبنده، ذهن مردم را مسموم می کنند.

این میهن پرستان آلمانی خشماگین مدعی اند که در تیررس استحکامات فرانسوی متز و استراسبورگ قرار دارند، اما

\* sanction

\*\* politique de Conquete

سیستم وسیع استحکامات روسی در، ورشو، مدلن Modlin و ایوانگورود Ivangorod را بهیچوجه بد نمی دانند. ایشان از وحشت هجوم امپراطوری ((فرانسه)) چشم هایشان از حدقه درمی آید، اما در مقابل ننگ قیمومت تزاریم چشم هارابر هم می نهند.

درست همانطورکه در ۱۸۶۵ مقاوله هائی میان لویی بناپار و بیسمارک رد و بدل شد، حالا هم در ۱۸۷۰ مقاوله هائی میان گورتچاکف و بیسمارک رد و بدل میشود (۱۴). درست همانطورکه لویی بناپار ت بخود وعده می داد که بعلت ضعیف شدن دوجانبه اتریش و پروس، جنگ ۱۸۶۶ وی را فرمانروای مطلق آلمان خواهدگرداند، آلساندر هم بخود وعده می داد که بعلت ضعیف شدن دوجانبه آلمان و فرانسه، جنگ ۱۸۷۰ وی را فرمانروای مطلق غرب اروپا خواهدگرداند. درست همانطورکه امپراطوری دوم کنفدراسیون آلمان را با موجودیت خویش ناسازگار می دانست، روسیه استبدادی هم بعلت وجود امپراطوری آلمان تحت رهبری پروس خود را در مخاطره می بیند. چنین است قانون سیستم سیاسی فرتوت، در داخل قلمرواش بردیکی باخت دیگری است. ریشه نفوذ فزونتر تزار بر اروپا در اقتدار سنتی وی بر آلمان قرار دارد. آیا هنگامیکه در خود روسیه نیروهای اجتماعی خروشان قائم ترین پایه های حکومت مطلقه را به در هم شکستن تهدید می کنند، تزار می تواند چنین باخت حیثیتی را در خارج تحمل کند؟ هم اکنون روزنامه های مسکو لحن بیان روزنامه های بناپار نیست پس از جنگ ۱۸۶۶ را به خود گرفته اند. (۱۵) آیا میهن پرستان توتونی واقعا "قبول دارند که با انداختن فرانسه به آغوش روسیه صلح و آزادی برای آلمان تضمین خواهد شد؟ اگر خوش یمنی، تسلیحات، غره

شدن از موفقیت و تحریکات خاندان سلطنت آلمان را به آنجا رساند که سرزمین فرانسه را تصرف کند، در آن صورت فقط دو امکان باقی خواهد ماند. یا اینکه آلمان باید بهر قیمتی که شده آلت مستقیم برون گستری روسیه شود، و یا اینکه پس از فرصتی کوتاه باید دوباره برای جنگ "دفاعی" دیگر آماده شود؛ نه یکی از این جنگهای "موضعی" که از ابداعات جدید است، بلکه برای جنگی نژادی، جنگی علیه هر دو نژاد لاتین و اسلاو.

طبقه کارگر آلمان مصممانه از جنگ، جنگی که جلوگیری از آن در توانش نبود، بعنوان جنگی برای استقلال آلمان و آزاد شدن آلمان و اروپا از چنگال بختک امپراطوری دوم، حمایت کرده است. این کارگران آلمان هستند که در اتحاد با زحمتکشان روستائی، ستون فقرات ارتش هائی قهرمان را تشکیل داده اند، آنهم در حالیکه خانواده های خود را که از گرسنگی نیمه جان شده بودند در پشت سر داشتند. آنها که بواسطه نبرد در خارج از پای درآمده اند، یکبار دیگر هم بواسطه فلاکت در سرزمین خودشان از پا در خواهند آمد. لیکن آنها نیز بنوبه خود اینک خواهان "ضمانت" هائی هستند؛ تضمین اینکه قربانی های بیشمارشان بیهوده نبوده اند، تضمین اینکه آزادی را بدست آورند، تضمین اینکه پیروزی بر قوای بنا پارتی همچون سال ۱۸۱۵ تبدیل به شکست مردم آلمان نخواهد بود؛ و بعنوان مقدم ترین این ضمانت ها، ایشان صلحی عادلانه برای فرانسه و برسمیت شناختن جمهوری فرانسه را خواستارند.

کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات آلمان در ۵ سپتامبر بیانیه ای صادر کرده که در آن قویا برای این ضمانتها

تاکید شده است . این بیانیه می گوید :

"ما مخالف الحاق آلزاس و لورن به آلمان هستیم . و ما آگاهیم که بنام طبقه کارگران آلمان سخن می گوئیم . کارگران آلمان ، در جهت منافع مشترک فرانسه و آلمان ، در جهت منافع صلح و آزادی و در جهت منافع تمدن غرب در مقابل تخریب شرق ، بی چون و چرا با الحاق آلزاس و لورن مخالفت خواهند کرد . . . ما وفاداران در کنار رفقای کارگران در همه ی کشورها برای امر مشترک و بین المللی پرولتاریا خواهیم ایستاد .

اما متأسفانه ما نمی توانیم روی موفقیت بلاواسطه ایشان حساب کنیم . وقتی کارگران فرانسه ، در کمال صلح ، نتوانستند جلوی متجاوز را بگیرند ، پس آیا کارگران آلمان ، در میان شلیک سلاح ها ، شانس این را دارند که جلوی فاتح را بگیرند ؟ بیانیه کارگران آلمان خواهان آنست که لوئی بنا پارت بعنوان مجرم به حق عموم ، به جمهوری فرانسه تحویل گردد . حکومت های ایشان برعکس ، هم اکنون تمام تلاش خود را بکار می برند تا وی را بعنوان متخصص تخریب فرانسه به کاخ توئیلیس ری Tuilries بازگردانند . اگر هم چنین شود ، معجزه تاریخی نشان خواهد داد که طبقه کارگر آلمان مثل بورژوازی آلمان از ماده ای انعطاف پذیر ساخته نشده است . این طبقه وظیفه اش را انجام خواهد داد .

مانیز همچون طبقه کارگران آلمان ، استقرار جمهوری در فرانسه را گرامی می داریم ؛ اما در عین حال احساسی از نگرانی هم داریم که امیدواریم بی اساس باشد . این جمهوری تخت سلطنت را برنینداخته ، بلکه صرفا جای خالی آن را گرفته است . این جمهوری نه بعنوان فتحی اجتماعی ، بلکه همچون

ضابطه ای برای دفاع ملی اعلام گردیده است. جمهوری فرانسه در دست حکومت موقتی قرار دارد که بخشی از آن را اورلئانیست های معلوم الحال و بخش دیگرش را جمهوریخواهان بورژوازی تشکیل می دهند که قیام ژوئن ۱۸۴۸ بر برخی از آنها نشانی محو نشدنی باقی گذاشته است. تقسیم مشاغل میان اعضای این حکومت حاکی از هیچ آینده خوشی نیست. اورلئانیست ها مواضع قدرتمند ارتش و پلیس را بخود اختصاص داده اند، حال آنکه به جمهوریخواهان علنی مناصب وزارتی که فقط بدرد حرف زدن می خورد رسیده است. برخی از نخستین اعمال ایشان بوضوح کامل نشان می دهد که ایشان از امپراتوری سابق نه فقط خرابی، بلکه همچنین وحشت از طبقه کارگر را بارث برده اند. اگر اینک بنام جمهوری و با سخنانی افراطی قول چیزهای ناممکن را می دهند، اتفاقاً آیا این نشان آن نیست که می خواهند با مطالبه حکومتی "ممکن" کار را خاتمه دهند؟ و آیا اتفاقاً، در چشم برخی از بورژواها که انجام این کار را برعهده گرفته اند، جمهوری نباید به گذار به استقرار مجدد اورلئان ها خدمت کند؟

بنابر این طبقه ی کارگر فرانسه در موقعیتی فوق العاده دشوار قرار گرفته است. هنگامیکه دشمن تقریباً به دروازه های پاریس چنگ انداخته، هراقدامی برای سرنگون کردن حکومت جدید، دیوانگی محض خواهد بود. (۱۶) کارگران فرانسه باید وظیفه خود را بعنوان شهروندان انجام دهند، اما هرگز نباید اجازه دهند که خاطرات ملی ۱۷۹۲ (۱۷) برای شان غلبه کند، چنانکه دهقانان درانسوی اجازه دادند فریب خاطرات ملی امپراطوری اول (۱۸) را بخورند. کارگران نباید گذشته را از سر گیرند، بلکه باید آینده را بسازند. چه بهتر که ایشان

بآرامی و پیگیرانه، از آزادی موجود در جمهوری بهره گیرند و بطور منظم به سازماندهی طبقاتی خویش اقدام کنند. این امر به آنها نیروئی نوین و قدرتی رستم وار\*، بمنظور تجدید حیات فرانسه و برای وظیفه مشترکمان، رهاسازی کار، ارزانی خواهد داشت. سرنوشت جمهوری به توان و کاردانی ایشان وابسته است.

کارگران انگلستان هم ضوابطی اتخاذ کرده اند تا بتوانند بوسیله نیرو و فشار نجات بخشی که از خارج می آید، حکومت انگلستان را وادار سازند تا از اکراه خویش در برسمیت شناختن جمهوری فرانسه دست بردارد. (۱۹) هدف از امروز و فردا کردن های کنونی حکومت بریتانیا احتمالا جبران جنگ ۱۷۹۲ علیه ژاکوبین ها (۲۰) و شتاب بی اندازه قبلیش در صحنه گذاردن بر کودتا می باشد. کارگران انگلستان همچنین از حکومتشان می خواهند که با تمام قدرت خویش با تجزیه فرانسه که بخشی از مطبوعات انگلیسی بی شرمانه طالب آنند، مخالفت کند. همین مطبوعات در طول بیست سال لوئی بناپارت را همچون خدای اروپا به عرش اعلای رسانده اند و حریصانه شورش برده فروشان آمریکائی را تشویق می کرده اند. و حالا هم، همچون آن زمان، در خدمت برده فروشان هستند.

بخش های انجمن بین المللی کارگران در همه کشورها باید طبقه کارگر را به عمل فراخوانند. اگر کارگران وظیفه خود را از یاد ببرند، و اگر منفعل باقی بمانند، جنگ مخوف کنونی طلایعه منازعات بین المللی مخوف تری خواهد شد و در میان هرملتی به غلبه ی مجدد خدایان شمشیر، زمین،

---

و سرمایه ، بر کارگر منجر خواهد گردید .

زننده باد جمهوری !

لندن ، نهم سپتامبر ۱۸۷۰ .

# نامهٔ مارکس به کوگلمان

۱۳ دسامبر ۱۸۷۰

ماخذ

Karl et Jenny Marx , F. Engels : Lettres à Kugelmann  
Editions sociales, Paris, 1971

لندن، ۱۳ دسامبر.

کوگلمان عزیز،

اگر بدانی که این جنگ در فرانسه بخش اعظم foreign correspondents ((مکاتبات خارجی)) General council ((شورای کل)) را بخود اختصاص داده، آنوقت علت سکوتم را خواهی فهمید چون من باید تقریبا تمام مکاتبات بین المللی را بعهده بگیرم، که اینهم کار ساده ای نیست. بعلاوه، با این "آزادی مراسلات" که فعلا در آلمان و بخصوص در کنفدراسیون آلمان شمالی، و "اختصاصا" در هانوفر Hanovre رواج دارد، نه برای خودم بلکه برای مخاطبین آلمانی ام خطرناک است که دیدگاه هایم درباره جنگ را برایشان بنویسم. حالا تو بگو که در چنین هنگامی بجز جنگ درباره چه می شود صحبت کرد؟ بهر حال تومی توانی مثلا نخستین خطابه ما درباره جنگ را بخوانی. آن را برایت فرستاده ام. ظاهرا خیلی موثر بوده است. امروز هر دو خطابه را که ما بصورت جزوه درآورده ایمشان

همراه با مقاله پروفیسور بیزلی Beesly که در Fortnightly Review منتشر شده (۲۱) و همینطور Daily News امروز را در جوف نامه ام برایت می فرستم ؛ چون این روزنامه حال و هوائی پرسی دارد ، احتمالاً این چیزها به مقصد خواهند رسید . پروفیسور بیزلی کنیتیست (۲۲) است و بهمین خاطر مجبور است همه رقم Crotchets (( خیالات سیاه )) بهم بیافد ؛ ولی گذشته از این آدم پر حرارت و بی پروائی است . وی پروفیسور تاریخ دردانشگاه لندن است .

ظاهراً مثل اینکه آلمان به زندانی نگهداشتن بناپارت ، ژنرال ها و ارتش رضایت نداده ، و گویا تمامی امپریالیسم را با همه کله خراب هایش به کشور بلوط و زیرفون (( آلمان )) خور داده اند .

در رابطه با بورژوازی آلمانی ، عربده جویی الحاق طلبانه اش مطلقاً مرا شکست زده نمی کند . اول اینکه انحصار طلبی\* اصل حیاتی هر بورژوازی است ، و گرفتن نواحی خارجی هم کماکان " گرفتن " است . وانگهی ، بورژوازی آلمانی آنقدر خادمانه از پرنس های خود ، و بویژه از هوهان زولرن ها ، لگدخورده است که قاعدتاً مشاهده اینکه اکنون همین لگدها به خارج زده می شوند ، برایش حقیقتاً لذتبخش است .

بهر حال ، این جنگ " جمهوریخواهان بورژوا " یی را تحویل مان داده است . این جنگ برای اینباند عاقبت مخوفی را در نظر گرفته است . جنگ بهترین فرصت را برای پروفیسورهای ما فراهم آورده تا خود را در چشم جهانیان فضایی خادم جلو دهند . وضعی که از جنگ نتیجه خواهد شد ، بهترین امکان را برای ترویج اصول مان بوجود خواهد آورد .

\* accaparement خرید ، ضبط ، اخذ و انحصاری کردن

اینجا در انگلستان ، طرز فکر عمومی در آغاز جنگ  
اولترا پروسی بود . حالا کاملاً برعکس شده است . مثلاً  
در \*Cafés chantants ها ، حضار برای خوانندگان آلمانی با  
آن سرود Wi-Wa Wacht am Rhein<sup>(۲۳)</sup> شان هومیکشند ، در حالیکه  
خوانندگان فرانسوی را در خواندن ماریس یز بطور  
( ( دسته جمع )) همراهی می کنند . مستقل از هوا -  
داری بارز توده های مردم از جمهوری ، مستقل از غیظی که  
respectability ( ( وجدان عمومی ) ) در قبال اتحاد احساس  
می کند ، - اتحادی که امروز آشکارا است و پروس را به روسیه  
پیوند می دهد - و مستقل از رفتار بیشرمانه دیپلماسی پروس  
پس از موفقیت های نظامیش ، روشهایی هم که در جنگ مورا  
استفاده قرار گرفته اند مثل سیستم مصادره ، آتش زدن روستاها  
اعدام شبه نظامیان\* ، گروگانگیری و تکرار سایر روشهای جنگ -  
of course ساله نفرت عمومی را در اینجا برانگیخته اند .  
( ( البته ) ) خود انگلیسی ها هم در هند ، جا ما ئیکا و غیره همینطور  
عمل کرده اند ، اما فرانسوی ها نه هندو هستند ، نه چینی ،  
نه سیاه پوست ، و پروس ها هم heavenborn Englishmen  
( ( رسولان انگلیسی پروردگار ) ) نیستند . نسبت جنایت دادن  
به مردمی که درست بهنگام نابودی ارتش دائمی -  
می خواهند به دفاع از خود ادامه دهند ، حقیقتاً ایده ای نوعاً  
هوهان زولرنی است . در واقع ، جنگ مردمی ای که در پروس علیه  
نابلیئون اول در گرفت ، خواب راحت را از این سلطان  
فردریک گیوم سوم گرفته بود . در این مورد میتوان با  
مطالعه تاریخ G neisenau نوشته ی پرفسور پرتز Pertz  
مقاعد شد . G neisenau با فرمان خویش در مورد

Landsturm (۲۴) جنگ شبه نظامی را به یک سیستم ارتقا

داده بود. کاری هم که ف-گ ۳ (( فردریک گیوم سوم )) میکرده این بوده که نظاره گرمردمی میبوده که با ابتکار عمل خویش و بدون فرمان از بالا، می رزمیده‌اند.

ولی هنوز همه چیز تمام نشده است. جنگ در فرانسه میتواند باز هم چرخشی بسیار ناگوار انجام دهد. مقاومت ارتش لوآر Loire جزو برنامه نبوده (۲۵) و به طوریکه گفته میشود، پخش شدن قوای آلمان به چپ و راست برای ترساندن مردم است؛ اما در عمل نتیجه‌ی دیگری ندارد جز اینکه موجب عملیات دفاعی در همه‌ی نقاط میشود و نیروی تهاجمی ارتش آلمان را تضعیف میکند. بمبارانی هم که پاریس به آن تهدید میشود نیز یک حقه است. بنا بر همه‌ی احتمالات، این بمباران نمیتواند هیچ اثر جدی‌ای بر خود شهر ایجاد کند. گرفتیم چند تا عمارت کنار شهر را در هم کوفتند، یا چار تا دیوار را فرو ریختند، وقتی شمار محاصره‌شدگان بیش از محاصره‌کنندگان است، اینکار به چه دردی میخورد؟ و وقتی که جاها عوض شوند و محاصره‌شدگان استثنائات Sorties (( خروجی ها )) بخوبی برزنند اما محاصره‌کنندگان در پناه entrenchments (( سگربندی ها )) بدفاع پردازند، همانطور که اول هم چنین شد، چه؟

تنها وسیله‌ی واقعی، گرسنگی دادن پاریس است. ولی در اینصورت هم اگر زمان ضروری بقدر کافی طول بکشد تا ارتش‌های ((فرانسوی)) تشکیل شوند و جنگ مردمی در ولایات سازمان یابد، آنوقت دیگر چاره‌ای جز جابجا کردن مرکز ثقل وجود نخواهد داشت. وانگهی، پاریس را که

نمیشود فقط بوسیله‌ی معدودی افراد اشغال  
 وادار باطاعت کرد، حتی پس از تسلیم هم بخش بزرگی از  
 invaders ((اشغالگران)) را از کار خواهد انداخت.

اما نتیجه‌ی جنگ هر چه باشد، باید توجه  
 داشت که پرولتاریای فرانسه را در کار برد سلاح تمرین  
 داده است، و این بهترین ضمانت برای آینده است.

رفتار بیشرمانه‌ای که روسیه و پروس در قبال  
 انگلستان در پیش گرفته‌اند، ممکنست به عواقب کاملاً غیر  
 مترقبه و ناگواری برای خودشان منجر شود. بگزار  
 نشانت دهم این فرضیه بر چه اساس مبتنی است: با  
 معاهده‌ی پاریس در ۱۸۵۶، انگلستان خودش خلع سلاح شده  
 است. انگلستان قدرتی مجاور دریاست و در مقابل  
 قدرتهای نظامی قاره، فقط بکار گرفتن وسایل قابل  
 استفاده در جنگی دریایی میتواند موازنه برقرار کند.  
 وسیله‌ی غیرقابل تضعیفی که وی در اختیار دارد عبارت از  
 ممنوع کردن - یا راه بستن - موقتی تجارت دریایی  
 قدرتهای قاره است. عمدتاً با اجرای اصلی که ضبط  
 کالاهای دشمن در کشتیهای بیطرف را مجاز میسازد.  
 انگلیسی‌ها با اعلامیه‌ی انضمامی معاهده‌ی پاریس از ایمن  
 maritime right ((حق دریایی)) شان (و نیز  
 از سایر rights ((حقوق)) مشابه‌شان) چشم پوشی کرده‌اند.  
 کلارندون اینکار را بدستور سرّی پالمرستون روسی انجام  
 داد.

اما این اعلامیه از اجزاء اصلی معاهده‌ی مزبور  
 نیست، و هرگز هم قانوناً در انگلستان به تصویب نرسیده  
 است. حضرات روسی و حضرات پروسی اگر گمان می‌برند که نفوذ

ملکه ((ویکتوریا))، که بواسطه family interest  
 ((منافع خانوادگی)) با پروس پیوند دارد، وبلاهی بورژوازی  
 گلدستون<sup>(۲۶)</sup> نامی در لحظه‌ی تعیین‌کننده مانع از آن خواهد شد که  
 جان بال<sup>(۲۷)</sup> از روی "مانع کوچکی" که خودش آنرا ایجاد کرده  
 بپرد، سخت در اشتباهند. پس از این پرش چند هفته کافی خواهد  
 بود تا وی آخرین ضربت را به تجارت دریائی روسیه و پروس وارد  
 آورد. در آن صورت ما این فرصت را خواهیم داشت که قیافه‌های  
 گرفته دیپلمات‌های پترزبورگ و برلن، و قیافه‌های بازهم  
 گرفته تر "میهن پرستان" خودمان را مشاهده کنیم.  
 Qui vivra verra ((هر که زنده بماند خواهد دید))  
 My best compliments to Madame la Comtesse\*  
 و به فرانسواز.

ارادتمند ک. م.

درضمن : آیا می‌توانی سخنرانی‌های مختلف ویندتورست  
 Windthorst در ایشتاگ را برایم تهیه کنی؟

---

\* از قول من به مادام کنتس سلام زیاد برسان ((منظور  
 گرتروود همسر کوگلمان است)).

# توضیحات

- ۱- همه پرسی Plebiscite توسط ناپلئون سوم و به منظور تحکیم امپراطوری و تضعیف جنب و جوش های جمهوریخواهان در کشور انجام گرفت . روز هشتم ماه مه ۱۸۷۰ مردم به اظهار عقیده خویش توسط همه پرسی درباره تعدادی مردم های لیبرالی حکومت و تغییراتی در مجلس موسسان را خوانده شدند . در این همه پرسی ۷۳۵۸۷۸۶ رای برای تغییر مجلس موسسان و در نتیجه موافق با امپراطوری ، ۱۵۷۱۹۳۹ رای مخالف و ۱۸۴۶۸۱ رای ممتنع به صندوق ها ریخته شد .
- ۲- اشاره به سومین محاکمه علیه انترناسیونال در زمان ناپلئون سوم ، در ۲۲ ژوئن تا ۸ ژوئیه ۱۸۷۰ .
- ۳- در ۱۹ ژوئیه ۱۸۷۰ جنگ میان فرانسه و پارتی

و آلمان یونکرها در گرفت

۲- Adolphe Thiers ( ۱۸۷۷-۱۷۹۷ ) وزیر کشور ( ۳۴- )

( ۱۸۳۲ ) ، رئیس قوه اجرائی در ۱۸۷۱ ، رئیس جمهوری  
( ۱۸۷۱-۷۳ ) و رهبر اقلیت مخالف جمهوریخواه فرانسه .

۵- جنگ از جانب آلمان ، جنگی دفاعی بود . زیرا  
آلمان علیه فرانسه ای می جنگید که خواهان تجزیه  
آلمان بود ( در آن هنگام مسئله وحدت ملی سرزمین های  
آلمان مسئله اساسی انقلاب بورژوا دموکراتیک آلمان را  
تشکیل می داد ) . در این رابطه مارکس و انگلس موارد زیر  
را به حزب کارگر آلمان توصیه می کردند :

الف : حزب کارگر باید میان منافع ملی و منافع  
سلطنتی تمایزی جدی قایل شود ؛ ب : با هرگونه الحاق  
و ضمیمه شدن آلاس ولورن مخالفت کند ؛ ج : بمحض  
برقرار شدن حکومت جمهوری در فرانسه ( حکومتی کسه  
شوینست نباشد ) برای برقراری صلح تلاش ورزد ؛ د :  
پیوسته در حفظ وحدت کارگران آلمان و فرانسه بکوشد .

۶- parodie ، نوعی شعر اقتباسی هجوآمیز ، نوعی  
ساتیر ، مترادف با کاریکاتور .

۷- Sadowa ، نبرد سادوا یا بوهم Bohême ، در

چهارم ژوئیه ۱۸۶۶ ، نقش قاطعی در جنگ اتریش و پروس  
ایفا کرد . پس از پیروزی پروس بر اتریش ، اتریش از  
کنفدراسیون ژرمن اخراج شد و بخش بزرگی از نقشه ی  
بیسمارک برای وحدت آلمان تحقق یافت : کنفدراسیون  
آلمان شمالی تا سیس گردید .

۸- جنگ از جانب فرانسه ، جنگی سلطنتی dynastique  
بود . لوئی بناپارت با انجام جنگ های در خارج از کشور ،

می کوشید امپراطوری راقوت بخشیده و جنبش انقلابی را سرکوب کند.

۹- Pruthi منطقه ای در اروپای مرکزی میان روسیه و دانمارک و آلمان.

۱۰- آلمان جنگ علیه ناپلئون اول را در اتحاد با روسیه به پیش برد. روسیه تزاری بوسیله اتحاد مقدس که پس از پیروزی های چندی بر ناپلئون در سال های ۱۵- ۱۸۱۴ منعقد گردید، نفوذ بسیاری در زمینه سیاست بین المللی در اروپا بدست آورد و نقش " ژاندارم اروپا " را بر عهده گرفت. و اما در باره پروس، مارکس آن را چنین توصیف کرد: " چرخ پنجم کالسکه دولت ها اروپا ".

۱۱- Elector de Brandebourg منظور سلطان فردرک گیوم است. براندسورگ از مناطق تحت سلطه پروس بود  
۱۲- بموجب معاهده تیلسیت Tisit (۱۸۰۷) امپراطوری فرانسه پروس را موظف کرد که از نیروهای ارتش خویش بکاهد، غرامتی معادل صد میلیون تالر بپردازد، و سرزمین هایی را در غرب و شرق واگذار کند.

۱۳- ceuton ، منظور آلمانی ها بطور کلی است.  
۱۴- لوئی بناپارت در ۱۸۰۵ به بیسمارک قول داد که فرانسه در صورت بروز جنگ میان اتریش و پروس بیطرف بماند در ۱۸۲۰، وزیر امور خارجه روسیه، گورتچاکف، قول داد که در جنگ میان فرانسه و آلمان، روسیه بیطرفی اتخاذ خواهد کرد.

۱۵- مطبوعات روسیه به حکومت روسیه بخاطر روابط دوستانه اش با پروس ایراد می گرفتند.

۱۶- در این مورد لنین نوشت: " مارکس در سپتامبر

۱۸۷۵، شش ماه قبل از کمون دقیقاً به کارگران فرانسه هشدار داده بود: قیام دیوانگی خواهد بود.... وی از قبل توهمات ناسیونالیستی درباره امکان جنبشی همچون ۱۷۹۲ را افشامی کرد... اما هنگامیکه توده هایپامی-خیزند، مارکس نیز می خواهد درکنار آنها باشد... و نه اینکه به آنها درس های بوروکراتیک بدهد. (رجوع کنید به جلد دهم مجموعه آثار، ص ۴۸۸)

۱۷- منظور مارکس خیزش ملی توده ها در فرانسه در سال ۱۷۹۲ است، یعنی زمانی که توده ها علیه تهاجم قوای ضد انقلاب مبارزه می کردند. وی علیه شعار متداول روز "مین در خطر است" هشدار می دهد. در این مورد انگلس می گفت: "مبارزه علیه پروسى ها بسود بورژوازی، دیوانگی است".

۱۸- منظور هنگام انتخابات ریاست جمهوری (دهم-دسامبر ۱۸۴۸) است. لوئی بناپارت از احساسات ارتجاعی دهقانان فرانسه بخوبی بهره گرفت. دهقانان فرانسه باخاطره ناپلئون بناپارت که انقلاب کبیر فرانسه را با نام او عین می دانستند، به سود لوئی بناپارت رای دادند.

۱۹- اشاره مارکس به فعالیت تبلیغاتی گسترده ای است که در انگلستان و به ابتکار خودش و شورای کل انترناسیونال در جهت برسمیت شناختن جمهوری فرانسه صورت گرفت.

۲۰- جنگ علیه انقلاب کبیر فرانسه که نخستین ائتلاف (اتریش-پروس) در پیش گرفت و در ۱۷۹۳ انگلستان نیز به آن پیوست.

۲۱- این مقاله که در اول نوامبر منتشر شد به توصیه‌ی مارکس نوشته شده بود. این مقاله در جنگ داخلی در فرانسه چاپ رسیده است.

۲۲- پیرو مکتب اوگست کنت.

۲۳- سرود ملی آلمان ۱۸۴۰. مارکس در نامه‌های دیگر محتوای این سرود را بطور هجو آمیزی برای استهزا ناسیونالیست‌های آلمانی مورد استفاده قرار می‌دهد (رجوع کنید به نامه‌ی ماری مارکس به کوگلمان در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۸۷۰)

۲۴- فرمان ۲۱ آوریل ۱۸۱۳ که همه‌ی مردانی را که قادر به حمل سلاح بودند بخدمت نظام فرا میخواند. بآن لاند ستورم گفته میشد و هدفش حمایت از ارتش منظم توسط جنگهای چریکی بود. در تابستان ۱۸۱۳ این فرمان لغو شد.

۲۵- این ارتش در اواسط نوامبر تشکیل شده و تحت فرماندهی ژنرال اورل دوپالاندین قرار داشت. هر چند ارتشی نامنظم بود، اما توانست به موفقیت‌های قابل توجهی در مقابل قوای آلمان نایل آید.

۲۶- Gladstone ، نخست وزیر بریتانیا در آن زمان

۲۷- John Bull ، نامی است قدیمی و

منظور از کاربرد آن، مردم انگلستان میباشند.

چاپ اول  
دیسناد ۱۳۵۹

بها ۴۰ ریال